

بولتن مباحث مشترک

* اردیبهشت ۱۳۷۲ *

* شماره اول *

درباره این بولتن

بولتنی که برای مباحثات مشترک سه سازمان حول مسایل وحدت و به دنبال انتشار بیانیه مشترک گشایش می‌یابد، در چهار شماره به صورت ضمیمه نشریه هر سازمان و با آهنگ ماهانه منتشر می‌شود. نوشته‌ها باید از طریق سازمانهای مربوطه برای بولتن ارسال شوند و حتما باید تاریخ داشته باشند. حجم هر مقاله نباید از دو صفحه بولتن (حدود ۲۴۰۰ کلمه) تجاوز کند و گرنه (بدون انعطافی که در شماره اول نشان داده شده است) از چاپ آنها خودداری خواهد شد. با توجه به تعداد اندک بولتنها و ظرفیت محدود آنها از کلیه رقفا جدا درخواست می‌کنیم مطالب خود را با حداکثر اختصار بنویسند تا امکان درج تعداد هرچه بیشتری مقاله در هر بولتن وجود داشته باشد. مسنولین بولتن مشترک

گزارشی از پروسه مباحثات وحدت

سهراب

از آغاز مباحثات وحدت سه جریان تاکنون شش جلسه برگزار گردیده که بیش از یکسال و نیم به طول انجامیده است. به این سنوال که علت این کندی چه بوده و مسنول آن کیست می‌بایست پاسخ روشن داده شود. ولی برای پرداختن به این مسئله باید درک نسبتاً روشنی از پیشرفت مباحثات داشت. متأسفانه بیانیه تنظیمی توسط هیئتهای نمایندگی که اخیراً با نام کمیته مرکزی سه سازمان منتشر گردید، علیرغم مثبت بودن، دارای نواقص جدیست و نتوانسته است تصویر روشنی از پیشرفت مباحثات ارائه نماید. به همین خاطر من به عنوان یکی از شرکت کنندگان در تمامی جلسات، در این نوشته کوشیده‌ام با اشاره مختصر به اصلی‌ترین مسایل مطروحه در بقیه در صفحه ۶

اختلاف بر سر چیست ؟

محمد رضا شالگونی

اکنون نزدیک به یکسال و نیم از شروع مذاکرات وحدت می‌گذرد. در طول این مدت هیئتهای نمایندگی سازمانهای مابارها دیدار داشته‌اند و هر بار ساعتی متوالی بحث کرده‌اند. بی‌اغراق مضمون ۸۵ تا ۹۰ درصد این بحثها، بطور مستقیم یا غیرمستقیم، حول دو موضوع می‌چرخیده است: نظامی که باید جایگزین جمهوری اسلامی گردد؛ و نیرویی که می‌تواند آنرا شکل بدهد. نیاز به گفتن ندارد که دست یافتن به یک برنامه سیاسی واحد، بدون دست یافتن به توافق در باره این دو موضوع، امکان ناپذیر است. و مسئله این است که ما در باره هر دو این موضوعات کلیدی نظرات متفاوتی داریم. از نظر سازمان ما، با سرنگونی جمهوری اسلامی باید گذار به سوسیالیسم در کشور ما

باقیه در صفحه ۴

دولت ایدئولوژیک نه ! پذیرش واقعی حق رای

همگانی

مصطفی مدنی

مباحثات وحدت سه سازمان سرانجام با یک توافقنامه و چند پیش شرط، در ظاهر یک بیانیه مشترک انتشار پیدا کرد. منظور از انتشار همانگونه که در خود بیانیه قید گشته است، بجای آنکه فراخوان اعضای تشکیلاتها برای قوام نظرات و اخذ تصمیم نهایی باشد، استمداد برای گشودن بن‌بست مباحثات نیمه راه کمیته مرکزیهای سه سازمان است. سنوال پیش می‌آید که پس چه توافقنامه‌ای و بن‌بست چرا؟ براستی بن‌بست کجاست، چگونه گشوده می‌شود و نیروهای سازمانها با کام گذاشتن در کدام مسیر بهتر می‌توانند دخالتگر باشند؟

باقیه در صفحه ۲

صفحه ۸

وحدت مشکل اما عملی است

صفحه ۱۰

بازگردیم

رسول

سارا محمود

دولت ایدئولوژیک نه ! پذیرش واقعی حق رای همگانی

این امر مؤکداً مستلزم پایان دادن به تناقضات میان محتوای توافقنامه مشترک و مضمون پیش شرطهاست.

سه پیش شرط مشخص، به گره‌گاه کار هیئت‌های نمایندگی منجر گشته است. یکی شرط رفقای کمیته مرکزی سازمان فدایی در مورد توافق قبلی بر روی اسم سازمان آتی و دو شرط رفقای رهبری سازمان کارگران انقلابی - راه کارگر: ۱- در مورد شیوه برخورد به خرده‌بورژوازی، ۲- بلوک طبقاتی دولت آلترناتیو به اضافه تعریف این رفقا از کارگران و زحمتکشان.

مسئله نام

در مورد شرط نخست یعنی مشروط ساختن نام سازمان آینده، تناقض مابین متن بیانیه مشترک و موضوع شرط بعد کافی گویاست. در بیانیه مشترک سه سازمان آمده است:

"در حوزه مناسبات و حیات تشکیلاتی (یعنی مسایل اساسنامه) توافق کامل حاصل شد که در متن توافقات مقدماتی منعکس است." بسیار خوب، به این ترتیب آیا نام سازمان آتی که از نظر رفقای رهبری سازمان فدایی به منزله شاهد و ناظر دموکراسی درونی سازمان واحد آینده شناخته می‌شود، در حوزه "مناسبات و حیات تشکیلاتی" نیست؟ اگر هست پس چه "توافق کاملی" و چطور می‌شود گفت بر سر "مناسبات تشکیلاتی" توافق کامل حاصل شده است؟ البته ما نیز همانند این رفقا برای مسئله اسم سازمان واحد و ارگان مرکزی آن اهمیت قابل هستیم. ولی هرآینه این اهمیت را تا حد عامل "دفاع از دموکراسی در سازمان آتی" ارتقاء بدهیم، در عمل به نقض خود دموکراسی می‌رسیم و پیشاپیش رأی و نظر کنگره مشترک را محدود می‌کنیم. توجه به تناقض میان بیانیه مشترک و شرط رفقای کمیته مرکزی سازمان فدایی از اینرو مهم نیست که بخواهد تناقض‌گویی را برساند، اهمیت مسئله اینجاست که برای تعیین مقام و سنجش اهمیت نام سازمان آتی معیارمناسبی به دست می‌دهد. اگر روی متن بیانیه مشترک بایستیم و همچنان بر این عقیده باشیم که درباره مناسبات و حیات تشکیلاتی توافق کامل حاصل شده است، نمی‌توانیم از اهمیت مسئله "نام"، تا حد "دفاع از دموکراسی درونی" حرف بزنیم. در نتیجه باید علیرغم هر نظری که داشته باشیم، تصمیم نهایی را به کنگره مشترک بسپاریم و با آن بمثابة یک ارگان زنده برخورد کنیم. اگر نه! مسئله "نام"، مسئله "دفاع از دموکراسی درونی" است. نمی‌توانیم در عین حال بر این واقعیت چشم بیندیم که بر سر مناسبات و حیات تشکیلاتی توافق کامل حاصل نشده است. در این حالت آیا باید مباحث مربوط به مناسبات درونی را از سر گرفت؟ واقعیت بحثهای طولانی ما در این زمینه شاهد گویایی است که بدون اتکاء به همین حداقل و بدون حرکت از این نقطه آغاز، بحثها قائم به گشایشی نیست. برای اینکه موضوع را کمی ساده‌تر کنیم بهتر است به خود متن بیانیه مشترک بازگردیم. از کمیته مرکزیهای سه سازمان، دو نظر مشخصاً بر این عقیده است که مضمون وحدت خود ضرورت نام جدیدی برای سازمان آینده و ارگان مرکزی آن را ایجاب می‌کند. تنها رفقای رهبری راه کارگر در این مورد سکوت کرده‌اند. اگر این سکوت را بمثابة تمایل این رفقا بر روی نام سازمانی‌شان تعبیر کنیم، در کنگره مشترک حداکثر فقط با پیشنهاد رفقای راه کارگر برای حفظ نامشان روبرو می‌شویم. در اینصورت اگر پافشاری روی یک نام معین، نقض مضمون وحدت، نشی دموکراسی درونی و نوعی هژمونی‌طلبی تلقی شود، عملاً روشن می‌گردد که در حوزه مناسبات

و حیات تشکیلاتی هیچ توافقی وجود ندارد و این صدمه بهتر از این است که پیشاپیش توافقی بوجود بیاوریم که نفهمیم هنوز درک واحد از مناسبات تشکیلاتی نداشته‌ایم. یا موقعی بفهمیم که خسران آن از وحدت امروز ما به مراتب سخت‌تر باشد.

با خوشبینی نسبت به حصول توافق کامل بر روی مناسبات و حیات تشکیلاتی، این سکوت می‌تواند فراراه بحثهایی باشد که بخواهد روشن سازد به فرض فلان نام معین، چه فدایی و چه راه کارگر، به دلیل تاریخچه، مضمون و یا میزان نفوذ توده‌ای آن دارای اهمیت ویژه است. بنابراین چرا ما باید با گذاشتن شرط و شروط برای توافق از پیش، راه ظهور چنین بحثهایی را پیشاپیش سد کنیم؟ اگر چنین حقیقتی وجود داشته باشد و اکثریت کنگره پشت چنین بحثی قرار بگیرد آیا پافشاری روی یک نام معین و منتخب کنگره، خود نوعی هژمونی‌طلبی نمی‌تواند به حساب آید؟

در مورد محتوای خود شرط‌گذاری که حصارهای سازمانی را جایگزین انتخاب آزادانه و طبیعی افراد تشکیلاتها خواهد کرد بعداً توضیح خواهیم داد.

بجاست که ما بجای پیشداوری از قبل و بجای محدود کردن بحثهای کنگره مشترک، راه را برای نشر مواضع همه جانبه و صریح کنگره هموار کنیم. بگذاریم هم هژمونی‌طلبان که حتماً در میان ما کم نیستند و هم کسانی که بحثهای جامعی برای طرح کردن دارند خود را نشان بدهند. بگذاریم بجای سازمانها و افراد با تعلقات معین سازمانی کنگره و افراد شرکت کننده در کنگره با این هدف که این کنگره همه‌چیز نیست بلکه فقط یک گام حداقل، یک تلاش ابتدایی برای پایان دادن به تفرقه موجود چپ ما است، تصمیم بگیرند.

صراحت در کجاست؟

دو شرط دیگر، شروط رفقای کمیته مرکزی راه کارگر است. آنان کنگره مشترک را مشروط بر این داشته‌اند که بر سر دو مسئله مورد اختلاف یعنی شیوه برخورد با خرده‌بورژوازی و همچنین بلوک طبقاتی دولت آلترناتیو بر مبنای تعریف رفقا، توافق صورت گیرد. موارد فوق از این جنبه برای ایشان اهمیت بسیار دارد که عامل **پایداری** یک وحدت حزبی است و مضمون فعالیت و خط استراتژیک حزب یعنی موجودیت آنرا توضیح می‌دهد!

کمیته مرکزی راه کارگر همچنین پیرامون یکی از دو شرط خود، یعنی بلوک طبقاتی دولت آلترناتیو خاطر نشان ساخته است:

"ما معتقدیم که ضرورت دارد که بلوک طبقاتی مجری وظایف برنامه‌ای که بر روی آن توافق حاصل شده است صراحت یابد و کونه استراتژی ما برای تشکیل یک بلوک طبقاتی متحد در جامعه ناروشن خواهد ماند. از اینرو ما اعلام می‌کنیم که این برنامه در صورتی می‌تواند به اجرا در بیاید که کارگران و زحمتکشان در رأس قدرت حکومتی قرار بگیرند." تأکیدها از ما.

جای تکرار ندارد که هم نظر ما و هم نظر رفقای سازمان فدایی پیرامون دولت آلترناتیو جمهوری اسلامی همیشه روشن بوده و در متن بیانیه مشترک نیز به اندازه کافی صراحت دارد. پس رفقا به دنبال کدام صراحت می‌کردند؟ این عدم روشنایی در کجا نهفته است؟

هر خواننده مشتاق اگر به توضیح رفقای راه کارگر در مورد بلوک طبقاتی دولت آلترناتیو دقیق بنگرد و اگر بر روی برنامه مورد توافق ما دوباره نظر بیندازد با یک تناقض فاحش روبرو خواهد گشت. پس نگرانی از عدم صراحت و پیش کشیدن مسئله توافق را در بطن همین تناقض باید جستجو کرد.

بحث طولانی‌تر را به آینده واگذار می‌کنیم. اینجا فقط ضرورت

امروز ایران را در ذهن مجسم کند و در برنامه تعیین حکومت جایگزین جمهوری اسلامی از حکومت کارگری حرف بزند. به همین دلیل ذهنیات خارج از دنیای واقع، جای خود را باید در حاشیه برنامه ها و بصورت اصول متمم پیدا کند.

وارد شدن به مابقی مصوبات گوناگون و غیرهماهنگ رفقای کمیته مرکزی راه کارگر را که تا چند روز پیش از تدقیق همین توافقنامه، برنامه یک حزب سیاسی فراگیر را فقط به پذیرش دو اصل سرنگونی جمهوری اسلامی و دموکراسی خلاصه کرده بود، به خود این رفقا می سپاریم.

توافق نظری سرمنشا ناپایداری است

رفقای راه کارگر پیشنهاد کرده اند که چون اختلاف در بندهای فوق واجد اهمیت بسیار به لحاظ پایداری یک وحدت حزبی است پس باید پیش از تشکیل کنگره مشترک روی آنها "توافق" صورت بگیرد. "توافق" در اینجا به چه معناست. این "توافق" به معنای رفع اختلاف است. یعنی انصراف از نظر خود و پذیرش عقیده دیگر بدون اینکه به آن اعتقاد رسیده باشی. این توافق، تقیه از فرط شوق و شور وحدت طلبی است. چنین توافقی با هر نیتی و به هر صورتی و از جانب هرکس که باشد، از هر سسی برای پایداری یک حزب سیاسی مهلکتر است. چنین شرط توافقی، تضمین پایداری نیست، دهن بند ایدئولوژیک و عامل انشقاق و از هم پاشیدگی یک حزب سیاسی است. کسی که می گوید حرف امروز مرا بپذیر تا با تو وحدت کنم، فردا اگر زیرپوشش یک چتر حزبی واحد همه حرفهای او را تکرار نکنی، اخراج، تصفیه و انشعاب (شکل این را آرایش نیرو تعیین می کند) تنها راه علاج است. تمایل به توافق نظری نشانه یارز عدم تفاهم در مناسبات و همان حیات تشکیلاتی است. بستر بزرگترین دیکتاتورمآبی جزمی و نماد امحاء دموکراسی درونی حزب سیاسی است. چپ ما بهتر است پراکندگی از این بیشتر را تحمل کند ولی به این نوع توافقات هرگز تن نسپارد. چرا که شرط پایداری به عکس، روشن کردن هرچه بیشتر اختلافات، تعیین بخشیدن به خط و مرزهای نظری و احترام به حضور و وجود آنهاست. همه تلاشهای تجزیه کرایانه و تمامی اقدامات انشعاب طلبانه چپ ما، تاکنون به اسم پالایش، تصفیه و تعیین بخشیدن به حدود صریحا مشخص ایدئولوژیک یک حزب قدرتمند صورت گرفته است.

(ادامه دارد)

۱۵ اسفند ۱۳۷۱

دارد که بدانیم روی متن توافقنامه مصوب کمیته مرکزیهای سه سازمان نیز کمیته مرکزیها توافق دارند یا خیر؟ در اینصورت نیروهای تشکیلاتی بی چم و خم قادر می شوند در پیشبرد این مباحثات دخیل باشند.

نظرات یک به یک سازمانهای ما هرچه که باشد، متن توافقنامه با صراحت تمام و بدون اما و اگر، چگونگی تکوین و شکل گیری دولت آینده را مشخص کرده است. پس مسئله فقط "برنامه" دولت جایگزین نیست که ببینیم چه نوع بلوک طبقاتی می تواند آنرا به اجرا در بیاورد و چه نوع بلوک بندی نمی تواند.

یکبار دیگر بندهای مربوط به این مبحث را مرور کنیم. در بندهای ۲ تا ۶ برنامه که مربوط به چگونگی شکل گیری دولت لئوتاتیو و ملزومات آن است آمده است:

"- ایجاد حکومت موقت انقلابی برآمده از انقلاب برای انتقال تمامی قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب همه مردم.

- تشکیل مجلس مؤسسان متکی بر انقلاب که با رأی آزاد همه مردم دعوت شده و قانون اساسی نظام آینده را تعیین می کند.

- خود حکومتی وسیع همه مردم از طریق نهادهای حاکمیت توده ای...

- برقراری آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و حق رأی همگانی و برابر."

رفقای راه کارگر با دولت موقت انقلابی مخالف نیستند، آنرا امری ضروری و طبیعی قلمداد می کنند. ولی وارد کردن آنرا در برنامه به دلیل تاکتیکی بودن مسئله شرکت در دولت موقت جایز نمی دانند. چرا که طرح آن در برنامه ممکن است این استنباط را پیش بیاورد که با هر ترکیبی و هر توازنی باید در دولت موقت شرکت کرد. ما هم با این مسئله موافق هستیم ولی سنوال اساسی اینجاست که وقتی تشکیل یک حکومت موقت انقلابی را امری طبیعی و ضروری تلقی می کنیم و معتقدیم که وظیفه این حکومت انتقال تمامی قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب همه مردم است، آیا به این اصل پایبندیم یا نیستیم؟ آیا به مجلس مؤسسان متکی بر انقلاب که با رأی آزاد همه مردم دعوت شده باشد اعتقاد داریم یا نه؟ آیا خودحکومتی توده ای و حق رأی همگانی و برابر را می پذیریم؟ یا همه این اصول را برای خالی نبودن عریضه و به جبر زمانه ردیف کرده ایم؟

سنوال مشخص اینجاست که وقتی از انتقال قدرت به منتخبین همه مردم دفاع می کنیم، وقتی از خود حکومتی وسیع همه مردم از طریق نهادهای حکومتی توده ای در همه سطوح حرف می زنیم، وقتی تدوین و تصویب قانون اساسی را به مجلس مؤسسان برآمده از رأی آزادانه همه مردم می سپاریم، آیا انتظاری جز این داریم که نه یک بلوک بندی طبقاتی معین، بلکه "نمایندگان منتخب همه مردم"، بلوک قدرت را تشکیل بدهند؟ آیا وقتی همزمان با انتشار این متن و پافشاری دوباره روی مفاد برنامه مورد توافق، از فقط بلوک کارگران، زحمتکشان یعنی حکومت کارگری حرف می زنیم، به معنی این نیست که به آنچه گفته ایم در عمل اعتقاد نداریم؟ آیا نظر رفقای راه کارگر صراحت بیشتری پیدا نمی کرد اگر بجای شرط گذاشتن در حاشیه، نظرشان را در خود متن توافقنامه وارد می کردند و در برنامه به عوض انتقال قدرت به نمایندگان منتخب همه مردم از انتقال قدرت به بلوک کارگران و زحمتکشان دفاع می نمودند؟

نه! اینکار میسر نبود. چنین خبط بزرگی فقط باعث خنده خود

کارگران و زحمتکشان میشد چون هیچ آدم منافی نمیتواند

اختلاف بر سر چیست ؟

سازمان داده شود و نیرویی که می‌تواند این گذار را امکان‌پذیر سازد، اتحاد کارگران و زحمتکشان است. اما دو سازمان دیگر معتقدند که هرچند هدف نهایی ما سوسیالیسم است ولی گذار به آن فعلاً در کشور ما نمی‌تواند مطرح باشد، بنابراین نظامی که با سرنگونی جمهوری اسلامی باید بجای آن بنشیند، یک دموکراسی بورژوازی است و نیرویی که می‌تواند آنرا مستقر سازد، بلوکی است از کارگران و زحمتکشان و خرده‌بورژوازی.

هیئت نمایندگی ما از آغاز مذاکرات تاکنون، دائماً بر لزوم وحدت نظر درباره این دو موضوع تأکید کرده و اختلاف بر سر مسایل دیگر را، در صورت دست یافتن به وحدت نظر در باره این دو موضوع، فرعی و قابل حل یا قابل تحمل (در داخل یک سازمان واحد) تلقی کرده است.

برای اینکه روی اختلافات مضمونی متمرکز شویم و هسته اصلی اختلاف را دریابیم، بهتر است سعی کنیم نظرات واقعی هر طرف را به درستی بفهمیم و بدفهمی‌هایی را که ممکن است از نظرات یکدیگر داشته باشیم، کنار بگذاریم. حقیقت این است که ما از پاره‌ای مفاهیم و اصطلاحات، دریافت واحدی نداریم و این اختلاف دریافتها به بدفهمی‌هایی دامن می‌زنند که مزاحم بحث و گفتگوی موثر هستند. برای از بین بردن چنین بدفهمی‌هایی که ممکن است رفقای سازمانهای دیگر درباره نظر ما داشته باشند، من لازم می‌دانم در اینجا چند نکته را یادآوری کنم:

الف - نظامی را که ما سوسیالیسم می‌نامیم و خواهان برقراریش هستیم، مرزهای برجسته و آشتی‌ناپذیری از آنچه به «سوسیالیسم واقعاً موجود» معروف شده است، جدا می‌کند؛ اولاً آزادی و دموکراسی از عناصر حیاتی و غیرقابل حذف آنست. در این نظام، تمامی مردم، صرفنظر از تمایزات عقیدتی، جنسی، ملی و طبقاتی‌شان، از آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و از برابری حقوق سیاسی و مدنی برخوردارند، حتی آنهایی که با این نظام مخالفند و برای از بین بردن آن - البته با شیوه‌های دموکراتیک، یعنی با پذیرفتن همین آزادی و دموکراسی - تلاش می‌کنند. ثانیاً این نظام فقط با انتخاب آزادانه مردم می‌تواند ایجاد شود و پابرجا بماند. بنابراین مسلم است که چند و چون آن را نیز نهایتاً انتخاب آزادانه مردم تعیین می‌کند و مردم هر وقت خواستند می‌توانند عناصر فرعی یا اصلی آنرا تغییر بدهند و یا اصلاً کل نظام را کنار بگذارند و نظام کاملاً متفاوتی بجای آن بنشانند. ثالثاً برقراری مالکیت اجتماعی در کلیه مواضع کلیدی اقتصاد که یکی از حیاتی‌ترین پایه‌های این نظام است، نه تنها به معنای دولتی کردن اقتصاد و هدایت تمامی آن از یک مرکز برنامه‌ریزی واحد نیست، بلکه دموکراسی اقتصادی و مدیریت کارگری - که از ضرورت‌های سوسیالیسم است - ایجاب می‌کند که اداره مستقیم بنگاههای اقتصادی، جز در حوزه‌هایی معین در دست دولت نباشد و تمام مسایل اقتصاد در یک مرکز فرماندهی واحد حل و فصل نشود. رابعاً در این نظام از الغای اجباری مالکیت‌های خصوصی کوچک خبری نخواهد بود و با اینکه برنامه‌ریزی اقتصادی در آن نقش تعیین کننده خواهد داشت ولی بازار نیز به صورت کنترل شده، به عنوان مکمل و تدقیق کننده آن، وجود خواهد داشت.

ب - توجه به تعریف ما از «کارگر» و از «زحمتکش» برای دریافتی درست از هسته اصلی نظر ما، اهمیت اساسی دارد. منظور ما از «کارگران» همه کسانی هستند که صرفاً از طریق فروش نیروی کارشان زندگی می‌کنند، صرفنظر از اینکه کارشان فکری است یا جسمی، یا در کدام شاخه از فعالیت اقتصادی است. و «زحمتکشان»

همه کسانی هستند که یا عمدتاً از طریق نیروی کارشان زندگی می‌کنند (یعنی «نیمه پرولتاریا») و یا به خاطر عدم امکان فروش منظم نیروی کارشان، در فلاکت و تهیدستی شدید و دائمی به سر می‌برند (یعنی «زیر پرولتاریا»). به عبارت دیگر، منظور ما از

کارگران و زحمتکشان، طبقه مزدبگیر و پیرامونیان و ملحقات آنست. یعنی همه آنهایی که بنا به موقعیت اجتماعی و طبقاتی‌شان در مقابله با منطبق ذاتی نظام سرمایه‌داری هستند. این تعریف واحد از طبقه کارگر - که البته نه ابداع ماست و نه تازگی دارد - با تعریف غالب در جنبش چپ تفاوت‌های آشکاری دارد، تفاوتی که در سازماندهی و حتی در استراتژی سیاسی دارای نتایج دامنه‌داری است.

ج - گذار به سوسیالیسم مستلزم ایجاد دولت کارگری است. اما ایجاد دولت کارگری به معنای الغای آزادیهای سیاسی و حقوق شهروندی غیرکارگران و یا تبدیل آنها به شهروندان درجه دوم نیست، همانطور که دولت بورژوازی نیز ضرورتاً به معنای محرومیت کارگران از آزادیهای سیاسی و حقوق شهروندی نیست. دولت نهادی طبقاتی است، حتی یک دولت دموکراتیک نیز. زیرا اعلام حقوق آزادی و برابری عموم شهروندان و امکان واقعی آنها برای استفاده از این حقوق اعلام شده، دو چیز کاملاً متفاوت است. و در جامعه سرمایه‌داری، بین این دو، شکاف بزرگی وجود دارد که با استفاده از آن، بورژوازی می‌تواند حتی با وجود اعلام صریح آزادی و برابری حقوقی عموم شهروندان، دولت را در کنترل خود نگهدارد و برای پاسداری از منافع طبقاتی‌اش به کار گیرد. وظیفه دولت کارگری دقیقاً از بین بردن همین شکاف است. این شکاف محصول سه چیز است: ضعف تشکل کارگران در حوزه‌های مختلف که نمی‌گذارد آنها اراده‌شان را به مثابه یک طبقه در مقابل سرمایه‌داران شکل بدهند و اعمال کنند؛ دستگاه‌های مختلف بورژوازی که به شیوه‌های مستقیم و غیر مستقیم، آگاهی طبقاتی و اراده جمعی کارگران را سرکوب می‌کنند و نمی‌گذارند آنها هدایت جامعه را در دست بگیرند؛ و سلطه اقتصادی طبقه سرمایه‌دار که منشأ اصلی نابرابریهای اجتماعی و تکیه‌گاه اصلی تشکل اجتماعی سرمایه‌داران به مثابه یک طبقه است. بنابراین وظیفه دولت کارگری این است که اولاً تشکل اجتماعی کارگران را سازمان بدهد و تحکیم کند؛ ثانیاً آن بخش از دستگاه‌های دولت بورژوازی را که وسیله سرکوب و پراکنده سازی توده زحمتکش هستند، درهم بشکند؛ ثالثاً با اجتماعی کردن کلیه مواضع کلیدی اقتصاد، سلطه اقتصادی طبقه سرمایه‌دار را درهم بشکند و زمینه برابری واقعی فرصتهای اجتماعی را برای همه شهروندان فراهم آورد. به علاوه باید یادآوری کنم که دولت کارگری ضرورتاً به معنای اداره دولت به دست یک یا چند حزب مارکسیستی و شبه مارکسیستی و یا حتی غلبه آنها در ائتلاف حکومتی نیست.

با چنین درکی از کارگران و زحمتکشان و جامعه سوسیالیستی و دولت کارگری است که ما گذار به سوسیالیسم را محور اصلی برنامه‌مان قرار می‌دهیم و مبارزه برای عملی شدن آنرا از همین امروز در ایران - و البته نه فقط در ایران - وظیفه خود می‌دانیم. اکنون بینیم رفقای که مخالف نظر ما هستند چه می‌گویند. تا آنجا که من از استدلال‌های آنها دریافته‌ام، بیت‌کردان اصلی تمام حرف‌های آنها یک چیز است: تأکید بر تقدم مبارزه با استبداد حاکم و لزوم ایجاد اتحادی هرچه موثرتر و گسترده‌تر برای آن. در خود این تأکید هیچ چیز نادرستی وجود ندارد. بدون سرنگونی جمهوری اسلامی گذار به سوسیالیسم غیرقابل تصور است. اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که مخالفان برنامه انتقالی، این تقدم را ضرورتاً یک تقدم زمانی می‌فهمند و میان سرنگونی جمهوری اسلامی و ایجاد دولت کارگری یک فاصله زمانی را ضروری می‌دانند.

۲- اگر نیروی اصلی مبارزه برای دموکراسی را هم خود کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌دهند و اگر سرنوشت این جنبش قبل از هرچیز به میزان آگاهی و سازمانیابی اینان بستگی دارد، به تعویق انداختن این سازمانیابی، به هر بهانه‌ای که باشد، نه فقط از دیدگاه سوسیالیستی بلکه همچنین از دیدگاه جنبش دموکراتیک، در عمل جز انحلال طلبی چیز دیگری نخواهد بود. در واقع، مشغله اصلی یک برنامه کمونیستی، سازمان دادن یک اراده توده‌ای است برای تغییر جهان و نه ارائه یک تفسیر توده‌ای در باره آن. بنابراین مسئله ما این نیست که پیش بینی بکنیم که «مستقل از اراده و خواست ما» چه می‌شود و چه نمی‌شود، بلکه این است که ببینیم با سازمان یافتن آگاهی و اراده طبقه کارگر، چه «می‌تواند بشود» و «باید بشود». دلیل وجودی یک حزب کمونیست، ضدیت با سرمایه‌داری و سازمان دادن تلاش توده‌های طبقه مزدبگیر برای ایجاد یک آلترناتیو عادلانه و انسانی بجای آنست. شما وقتی موجودیت یک حزب کمونیست را لازم می‌دانید و برای ایجاد و گسترش آن تلاش می‌کنید، با همین کارتان ضرورت مبارزه برای ایجاد سوسیالیسم را، امروز و هسینجا، پذیرفته‌اید. حزبی که خود را کمونیست می‌داند ولی ایجاد سوسیالیسم را امکان ناپذیر می‌شمارد و مبارزه نقد و مشخص برای آنرا به روز محشر حواله می‌کند یا به کار حاشیه‌ای تبدیل می‌کند، قبل از هرچیز دلیل وجودی خود را به عنوان یک سازمان سیاسی معطوف به فعالیت توده‌ای بی‌معنی می‌سازد. چنین حزبی کمونیسم را به یک اتوبی فرقه‌ای تبدیل می‌کند.

در هر حال من یکبار دیگر تأکید می‌کنم که جوهر اصلی اختلاف ما، اختلاف میان یک برنامه دموکراتیک با یک برنامه گذار به سوسیالیسم است. تا زمانی که این اختلاف حل نشود، وحدت سازمانهای ما امکان ناپذیر است و اگر این اختلاف حل شود، همه اختلاف نظرها و سلیقه‌ها، قابل حل و یا قابل تحمل خواهند بود. پس بهتر است، با جدیت کافی وبدون پیشداوری، بحثهایمان را روی همین نقطه اختلاف متمرکز سازیم. البته در سازمانهای مارکسائی هم هستند که این اختلاف را چندان جدی نمی‌دانند و معتقدند که با وجود همین اختلاف نیز می‌توان متحد شد. من فکر می‌کنم آنها اشتباه می‌کنند. هر اتحادی که با به مرخصی فرستادن مبانی کلیدی برنامه سیاسی صورت بگیرد، خود به منشأ افتراقات بیشتر و تلختری تبدیل می‌شود. این حقیقتی است که بارها آزموده شده است و آزموده را آزمودن خطاست. تا آنجا که به سازمان ما مربوط می‌شود، گذار به سوسیالیسم و مبارزه برای آن از طریق تمرکز در جنبش طبقه کارگر، نقطه کانونی برنامه‌ای است که در کنگره این سازمان تصویب شده است و کنار گذاشتن آن یعنی شلیک به شقیقه «راه کارگر».

اسفند ۷۱

این درک نادرست است به دلایل زیر:

۱- برخلاف تصور طرفداران برنامه دموکراتیک، در متن زندگی واقعی، مبارزه برای آزادی از مبارزه برای عدالت اجتماعی جدایی ناپذیر است. و حتی فراتر از این، محرك اصلی انقلابات توده‌ای، عدالت است نه آزادی. این یک تز کمونیستی نیست؛ تقریباً همه محققان جدی علوم سیاسی از ارسطو گرفته تا بارینگتون مور به این نکته توجه کرده‌اند. مخصوصاً توده زحمتکش و محروم، در مبارزه برای عدالت است که ضرورت حیاتی آزادی و دموکراسی را درمی‌یابد. از این توده محروم که از فلاکت و نابرابری در عذاب است و قرار و آرامی ندارد نمی‌توان خواست که فعلاً رنج بی‌امانش را تحمل کند تا دموکراسی تثبیت شود. انقلاب یک رستوران گاسترونومیک نیست که بخشهای مختلف غذای سفارشی با آداب و تشریفات خاص و حتماً با فواصل معینی «سرو» شود تا مشتریان شکم‌چران محترم مجال آروغ زدن و نفس تازه کردن داشته باشند. به علاوه دموکراسی - اگر فقط به عباراتی آراسته در کاغذ پاره‌ای به نام «قانون اساسی» خلاصه نشود- اقتصاد سیاسی معینی می‌طلبد که فلاکت توده‌ای نمی‌تواند مشخصه آن باشد. آیا تصادفی است که در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری دموکراسی سیاسی پایدار، حتی در دم بریده‌ترین شکل آن، استثناء است تا قاعده؟ برای استقرار دموکراسی در این کشورها چه باید کرد؟ آیا باید گذاشت سرمایه‌داری با الهام از رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول فعلاً خود را «تکامل» بدهد؟ البته انصاف باید داد که رفقای ما خواست «برقراری مالکیت اجتماعی در کلیه مواضع کلیدی اقتصاد» را در توافقنامه مشترک سه سازمان پذیرفته‌اند. اما پذیرفتن این خواست، که بی‌تردید کار بسیار مثبتی بوده، موضع آنها را متناقض‌تر و شکننده‌تر کرده است. زیرا این خواست اگر قرار نباشد به چیزی در حد برنامه اقتصادی «ضد سرمایه‌پیژوژ» تقریباً همه سوسیالیسمهای «خلقی» رهسپار در «راه رشد غیرسرمایه‌داری» تبدیل شود، برای عملی شدن، محتاج دولت کارگری است. رفقای ما با پذیرفتن برنامه اقتصادی گذار به سوسیالیسم و مخالفت با الزامات و مقدمات سیاسی آن، خود را بیش از همه در حوزه دموکراسی آسیب پذیر ساخته‌اند. در واقع طرفداران برنامه دموکراتیک طوری از گذار به سوسیالیسم سخن می‌گویند که گویی سوسیالیسم مساویست با نفی دموکراسی. در حالیکه گذار به سوسیالیسم یعنی از بین بردن تناقض دموکراسی و تعمیق و گسترش آن از طریق پایان دادن به سرمایه‌داری. بنابراین کسی که به نام دفاع از دموکراسی با گذار به سوسیالیسم مخالفت می‌کند، دانسته یا ندانسته، از محدودیت دموکراسی دفاع می‌کند.

۲- دموکراسی از طریق کشاندن همه مردم به مبارزه دموکراتیک به دست نمی‌آید. چنین چیزی در واقعیت عملی تقریباً از محالات است. بخشی از مردم، بنا به منافع و جایگاه اجتماعی‌شان، در مقابل دموکراسی می‌ایستند و یا لاقبل برای آن نمی‌جنگند. و بخشی دیگر آنرا فقط در محدوده بسیار تنگی می‌خواهند. مبارزه واقعی برای آزادی و دموکراسی از طریق بیداری، سازمانیابی و اتحاد آنها پیش می‌رود که در متلاشی کردن نظام ظالمانه موجود منافعی حیاتی دارند. در جامعه کنونی ما اینان همان کارگران و زحمتکشان هستند که با تعریفی که از آنها شد، اکثریت عظیم جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهند. برخلاف تصور طرفداران برنامه دموکراتیک، شکست یا پیروزی مبارزه برای دموکراسی را غالباً نه کمیت طرفداران آن، بلکه انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی آن تعیین می‌کند. و عموماً انسجام و قاطعیت نیروی مرکزی جنبش است که گسترش دامنه آنرا تضمین می‌کند و نه بالعکس.

گزارشی از پروسه مباحثات وحدت

جلسات و در فاصله بین آنها، از نواقص آن بکاهم.

جلسه اول: نمایندگان کمیته مرکزی "راه کارگر" قبل از اعلام بیرونی نتایج کنگره، تصمیم این ارگان و کمیته مرکزی راه کارگر را در رابطه با وحدت با ما در میان گذاشتند و تصریح کردند که در چارچوب تصمیمات کنگره، کمیته مرکزی آنها بر این باور است که امر وحدت کمونیستها و بویژه این سه جریان مبرم و ضروریست و اختلاف عمده‌ای که مانع وحدت باشد از نظر آنها وجود ندارد.

این رفقا به روشنی تأکید کردند که آماده‌اند خیلی سریع حتی از فردای همانروز پروسه وحدت را با ادغام سه جریان، آغاز کنند. رفقای نماینده "شورایعالی" نیز در ضرورت وحدت و اهمیت سرعت بخشیدن به آن در همان چارچوب نظر رفقای راه کارگر صحبت کردند. نمایندگان سازمان ما اعلام کردند که امر وحدت این سه جریان، بطور کلی، در کنگره به تصویب رسیده است، اما بطور مشخص هیچیک از ارگانهای رسمی سازمانی پیرامون پروسه تحقق آن مصوبه‌ای نگذرانده است. به همین خاطر در این جلسه بیشتر نظرات فردی خودشان را بیان نمودند. رفقا تأکید کردند که پیرامون ضرورت وحدت با نظر دو جریان دیگر کاملاً موافقت ولی ارزیابی آنها را از سرعت روند وحدت واقعی نمی‌دانند و خواهان بحث بیشتر پیرامون خط مشی سیاسی بودند.

فاصله جلسه اول و دوم:

کمیته مرکزی سازمان ما پس از اطلاع از مواضع دو جریان دیگر، در آذرماه ۷۰ قطعنامه‌ای به تصویب رساند که در اتحاد کار شماره ۲۶ درج گردید. این قطعنامه بر ضرورت وحدت سه جریان و محافل و عناصری که در این محدوده قرار دارند تأکید کرده و امکان رسیدن به یک مبانی مشترک را عملی دانسته است. در این چارچوب بر ابهامات و تفاوتها در رابطه با مواضع راه کارگر در مورد جبهه، حکومت جایگزین مورد نظر کمونیستها و دموکراسی درون سازمانی انگشت گذاشته است. پیرامون پروسه وحدت نیز پیشنهاد کرده است که مبانی مشترک و اساسی‌ترین اختلافات با امضای کمیته مرکزی سه سازمان در سطح جنبش منتشر گردد و سپس برای تبادل نظر ایدئولوژیک- سیاسی بین اعضای سه سازمان، نشریه علنی و اجلاسهای مشترک سازمان داده شود. پس از دوره معینی، در صورت توافق تشکیلاتها حول یک مبانی مشترک، کنگره وحدت تشکیل شود. (این پیشنهاد بالاخره پس از یکسال و نیم تأخیر و با اتلاف انرژی فراوان مورد پذیرش رفقای راه کارگر قرار گرفت؛ بیانیه مشترکی که اخیراً منتشر گردید مشابه پیشنهاد فوق است).

جلسه دوم: در این جلسه نمایندگان "شورایعالی" به دلیل فنی حضور نداشتند.

رفقای "راه کارگر" برخلاف جلسه اول، خوشبینی قبلی را کنار گذاشته و این بار، بیشتر، شک و ابهام را برجسته می‌کردند. اصلی‌ترین مسایل مورد اختلاف در این جلسه چنین جمع‌بندی شد:

۱- بلوک طبقاتی دولت آترناتیو جمهوری اسلامی: نمایندگان راه کارگر بر بلوکی از کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر به مثابه دولت آترناتیو تأکید داشتند. نمایندگان ما بلوکی

از طبقات به رهبری طبقه کارگر را قابل قبول می‌دانستند.

۲- در رابطه با جبهه، رفقای راه کارگر معتقد بودند که: در تشکیل جبهه به لحاظ طبقاتی و نیز نمایندگانی سیاسی باید تلاش شود تا رهبری با بلوک کارگران و زحمتکشان و یا احزاب و سازمانهای کارگری و رادیکال باشد. در غیر اینصورت طبقه کارگر به زانده لیبرالیسم تبدیل خواهد شد. نمایندگان فدایی تلاش برای رهبری بلوک کارگران و زحمتکشان در جبهه را کاملاً درست دانسته و با آن موافق بودند ولی برای تشکیل جبهه شرط رهبری این بلوک را نادرست می‌دانستند.

۳- پیرامون دموکراسی درون تشکیلاتی، رفقای فدایی قایل شدن هرگونه چارچوبی را برای مباحثات اعضای تشکیلات نادرست می‌دانستند و بر آزادی کامل مباحثات نظری تأکید داشتند. رفقای راه کارگر معتقد به داشتن یک چارچوب برای مباحث بودند ولی عنوان می‌کردند که قایل شدن یا قایل نشدن چارچوب برای مباحثات از نظر آنها پرنسپ نیست. اما در صورتی که این امر برای سازمان فدایی شرط وحدت تلقی شود به خاطر اهمیت وحدت آنرا می‌پذیرند.

بدین ترتیب حول یکی از محورهای اختلاف توافق حاصل گردید.

جلسه سوم: در جلسه روشن شد که نظر نمایندگان "شورایعالی" در مورد دو محور پیشگفته، در چارچوب نظر نمایندگان فدایی قرار دارد. در رابطه با محور سوم، این رفقا با آزادی بی‌قید و شرط مباحثات نظری موافقت داشتند بدون آنکه بر ضرورت توافق پیرامون یک پلتفرم سیاسی نظری برای برکناری کنگره مشترک تأکید نمایند.

در این جلسه بحث عمدتاً حول چگونگی ادامه مباحثات مشترک متمرکز گردید. رفقای راه کارگر در این باره با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای نسبت به جلسه اول اعلام کردند که اختلافات بین راه کارگر و دو جریان دیگر اساسی است و از دو درک یکی پوپولیستی و دیگری کارگری نسبت به سوسیالیسم سرچشمه می‌گیرد و عمری به درازای تاریخ راه کارگر دارد. این رفقا در مقابل این سنوال که چگونه در جلسه اول با وجود این اختلافات دیرینه آماده ادغام فوری بودند نیز پاسخ روشنی ارائه نکردند. نهایتاً رفقا عنوان نمودند که از نظر آنها مذاکرات به بن‌بست رسیده چون حداقل توافقاتی لازم حول مبانی برنامه‌ای وجود ندارد. و اضافه نمودند که کمیته مرکزی سازمانشان باید برای وحدت به دنبال اشکال منعطف‌تری باشد.

نمایندگان فدایی اظهار داشتند که مباحثات به اندازه کافی پخته نیست و باید ادامه یابد. پیرامون روش پیشبرد آن نیز عنوان نمودند که با توجه به موضع جدید نمایندگان راه کارگر (اعلام بن‌بست مذاکرات)، سه جریان بیانیه‌ای منتشر کنند و در آن فقط به ضرورت وحدت و تلاش برای دستیابی به آن اشاره کنند. سپس برای یافتن مبانی مشترک، مباحثات اعضای سه سازمان را به اشکال مختلف سازمان دهند. پس از دوره معینی، در صورت توافق تشکیلاتها حول یک مبانی مشترک، کنگره وحدت تشکیل گردد.

رفقای "شورایعالی" پیرامون همین مسئله اعلام نمودند علیرغم موضع نمایندگان راه کارگر ما معتقدیم اولاً اختلافات ما در این زمینه اختلافات جدیدی نیست و رفقای شرکت کننده در کنگره راه کارگر نیز بر این امر واقف بوده و از نظر ما با توجه به آن وحدت را مطرح کرده‌اند ثانیاً این اختلافات اساسی نبوده و مانع وحدت حزبی محسوب نمی‌شوند.

مشترک چنین بیان شده است: «ایجاد حکومت موقت انقلابی برآمده از انقلاب مردم برای انتقال تمامی قدرت سیاسی به نمایندگان منتخب همه مردم».

سرانجام متن توافقنامه به تصویب کمیته مرکزی سه سازمان رسید. قرار شد در جلسه آتی این متن برای انتشار در سطح جنبش تدقیق شود.

جلسه پنجم: برای جلوگیری از اتلاف وقت، ما پیشنهاد کرده بودیم متنی برای جلسه تدارک شود و خود داوطلب انجام این کار بودیم. رفقای راه کارگر تأکید کردند که آنها می‌توانند همراه با نمایندگان «شورایعالی» این وظیفه را انجام دهند. در جلسه نمایندگان راه کارگر نوشته‌ای را ارائه کردند تا مبنای بحث قرار گیرد. اما برخلاف تعهد قبلی‌شان بدون مشورت با رفقای شورایعالی آنرا تنظیم کرده بودند. مطلب تدارک شده و شیوه تنظیم آن از جانب رفقای ما و رفقای شورایعالی مورد انتقاد قرار گرفت و کنار گذاشته شد. محور اصلی انتقاد نیز این بود که در نوشته، به شکل کاملاً غیر دموکراتیکی راه کارگر محور شده و دو جریان دیگر در حاشیه قرار گرفته بودند. جالب این بود که در سند تدارک شده حتی موارد اختلاف که تصمیم‌گیری درباره آنها به کنگره مشترک سپرده شده بود، تنها شامل آن دسته مسایلی می‌شد که خود راه کارگر روی آنها مسئله داشت و برخاسته از هیچ جلسه مشترکی مورد بحث قرار نگرفته بود. علاوه بر این نکات جدیدی که حول آنها اختلاف وجود داشت در متن سند توافقات وارد شده بود. بالاخره این جلسه نتوانست بیانه‌ای برای انتشار بیرونی تنظیم نماید. مسایل مورد اختلاف که مانع انتشار بیانیه مشترک شدند به قرار زیر جمع‌بندی شد:

۱- نام سازمان و نشریه آتی‌اش: رفقای راه کارگر اساساً در این زمینه اظهار نظری نمی‌کردند. آنها عنوان می‌نمودند که این مسئله باید به کنگره مشترک سپرده شود. رفقای فدایی و شورایعالی در رابطه با برگزیدن نام جدیدی برای سازمان آتی و نشریه‌اش، همنظر بودند ولی نمایندگان ما توافق حول این مسئله را قبل از کنگره مشترک ضروری می‌دانستند.

۲- نام دولت آترناتیو: نمایندگان شورایعالی و راه کارگر تصمیم‌گیری در مورد نام دولت آینده را به کنگره وحدت واگذار می‌کردند در حالیکه نمایندگان فدایی مطرح می‌کردند بنا به توافق قبلی سه جریان قرار شده است واژه‌های مورد استفاده این سه سازمان کنار گذاشته شود. بنابراین می‌بایست قبل از کنگره مشترک، حول برگزیدن نام جدیدی برای دولت آتی توافق شود تا کنگره وحدت نام آنرا تعیین نماید.

۳- در رابطه با سازماندهی مبارزات خرده‌بورژوازی: بحث از اینجا آغاز شد که آیا حزب طبقه کارگر مبارزات خرده‌بورژوازی را سازمان می‌دهد یا نه؟ رفقای راه کارگر تأکید داشتند که حزب طبقه کارگر نباید مبارزات خرده‌بورژوازی را سازمان دهد. نهایتاً ضمن اختلاف بارفقای شورایعالی، در فرمول زیر این دو جریان به توافق رسیدند: ما خواستهای طبقاتی خرده‌بورژوازی را سازمان نمی‌دهیم اما مبارزات آنها در راستای آزادی و دموکراسی را حمایت و به هر شیوه ممکن تقویت می‌کنیم. ولی همانطور که در مبنای منتشر شده مشخص است، این دو جریان در این رابطه دارای دو نظر متفاوت می‌باشند.

نمایندگان فدایی اظهار داشتند پیشنهادی که رفقا می‌دهند دقیق نیست، حزب طبقه کارگر مبارزه خرده‌بورژوازی را علیه جمهوری اسلامی و در جهت تحقق خواستهای دموکراتیک و مترقی آنها، سازمان می‌دهد. ضمن اینکه وظیفه اصلی حزب، کار میان طبقه

قرار شد پیرامون این مسئله کمیته مرکزی راه کارگر نظرش را صریحاً و در اسرع وقت روشن نماید.

فاصله اجلاس سوم و چهارم: از جلسه سوم تا جلسه چهارم حدود شش ماه طول کشید. پس از نزدیک به سه ماه بالاخره مطلبی تحت عنوان «برای اتحاد بزرگ نیروهای هوادار سوسیالیسم» با امضای یکی از اعضای رهبری راه کارگر که بعداً به نظر کمیته مرکزی راه کارگر تبدیل شد برای ما و رفقای شورایعالی ارسال گردید. در واقع این طرح پس از آخرین دور مذاکرات و اعلام بن‌بست آن توسط نمایندگان راه کارگر، تهیه شده بود و همانطور که نمایندگان راه کارگر در جلسه سوم عنوان نمودند، هدف آن **یافتن شکل منعطف‌تری** برای به سرانجام رساندن وحدت بود. هیئت اجرایی سازمان ما نیز بلافاصله پس از دریافت این نوشته در پاسخ اعلام نمود که هنوز وحدت سه جریان را عملی می‌داند و حاضر نیست بحث نقد وحدت را جایگزین طرح نسبی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم کند. علاوه بر این تأکید نمود که قرار شده بود پاسخ رسمی کمیته مرکزی راه کارگر نسبت به امر وحدت سه جریان در اسرع وقت مشخص شود، سکوت طولانی شما و تعلیق اجلاسهای مشترک برای ما سوال برانگیز می‌باشد. به ویژه اینکه ما وظیفه داریم و باید جنبش را در جریان نتیجه مباحثات وحدت قرار دهیم.

کمیته مرکزی شورایعالی نیز طرح راه کارگر را طرحی برای جبهه ارزیابی نمود و اعلام کرد که وحدت حزبی سه جریان از همان فردا می‌تواند صورت گیرد.

بالاخره پس از پنج ماه کمیته مرکزی راه کارگر در پاسخ خود اظهار داشت که: **اولاً** می‌بایست تلاش برای دستیابی به حداقلهای لازم جهت وحدت سه سازمان از طریق ادامه مباحثات پیگیری شود، **ثانیاً** صدور بیانیه مشترک در شرایطی که حول حداقلهای لازم توافقی صورت نگرفته است را نادرست دانست، **ثالثاً** اعلام نمود طرح اتحاد بزرگ نیروهای هوادار سوسیالیسم را طرحی در مقابل وحدت سه جریان نمی‌داند.

جلسه چهارم: در این جلسه تصمیم گرفته شد اصطلاحات مربوط به فرمولبندی مبانی برنامه‌ای که در مورد آنها اختلاف وجود داشت، کنار گذاشته شوند و بجای آن بحثها حول مضامین آنها متمرکز شود. با انتخاب چنین روشی، در عرض چند ساعت توافق کامل در جلسه حاصل گردید. قرار شد این توافقنامه برای تصویب در اختیار کمیته مرکزی سه سازمان قرار گیرد. **هیتهای نمایندگی سه سازمان تأکید کردند که در چارچوب این مبانی مشترک، اختلافات ایدئولوژیک و تئوریک سه سازمان می‌توانند در چارچوب یک تشکل حزبی واحد همزیستی نمایند.** قرار شد متن توافقنامه را رفقای راه کارگر تکثیر کرده، در اختیار دو جریان دیگر قرار دهند. اما اولین تغییر در خارج از جلسه توسط رفقای راه کارگر و بدون مشورت با دو جریان دیگر در متن توافقنامه وارد گردید. بدینصورت که نمایندگان راه کارگر تحت عنوان «بهدالتحریر» متن زیر را به توافقنامه اضافه نمودند:

«بهدالتحریر: یادآوری هیئت نمایندگی «راه کارگر»: برای تصریح نقطه نظرمان درباره حکومت موقت انقلابی، آوردن ماده ۸ در بخش اول جمع‌بندی را ضروری می‌دانیم اما با قید حکومت موقت انقلابی در متن برنامه حزب، که مخالف سنت برنامه نویسی کمونیستی هم هست، مخالفیم.» منظور از ماده ۸ همان بندی است که در بیانیه

وحدت مشکل اما عملی است

رسول

برخورد سازنده، نه فقط بر موضع ناصحیح خود تاکید ورزیدند بلکه پذیرش آنرا، با عناد و لجاجت خاصی، شرط وحدت و برگزاری کنگره مشترک اعلام کردند.

عرصه دیگری از اختلافات ما، که راه کارگر آنرا مانعی برای وحدت می بیند، به شیوه برخورد با اقشار میانی یعنی اقشار خرده بورژوازی جامعه ما مربوط می شود. موضع ما در قبال مبارزه این اقشار با جمهوری اسلامی چیست؟ در بیانیه مشترک نظر سازمان فدایی بطور فشرده چنین بیان شده است: «حزب طبقه کارگر مبارزه خرده بورژوازی را علیه جمهوری اسلامی در جهت تحقق خواسته های دموکراتیک و مترقی آنها سازمان می دهد ضمن اینکه وظیفه اصلی حزب، کار در میان طبقه کارگر و سازماندهی آن است.» اما راه کارگر با این جهت گیری مخالف است و بر این عقیده است که «تاکید برنامه ای و عملی سازماندهی طبقاتی فقط کارگران یعنی همه مزد و حقوق بگیران و تاکید بر عدم سازماندهی طبقاتی (خواسته های طبقاتی) اقشار خرده بورژوازی یعنی آنان که زندگی خود را نه از طریق به استخدام درآمدن نزد دیگران بلکه به صورت مستقل می گذرانند، ضرورت دارد.»

پیش از آنکه ببینیم چرا سازماندهی طبقاتی اقشار خرده بورژوازی ضروری نیست، لازمست در مورد درک راه کارگر از خود مقوله خرده بورژوازی تأمل کنیم. اقشار خرده بورژوازی به چه کسانی گفته می شود؟ راه کارگر پاسخ می دهد: «آنان که زندگی خود را نه از طریق به استخدام درآمدن نزد دیگران بلکه به صورت مستقل می گذرانند.» این تعریف از خرده بورژوازی نیز نادرست و بی پایه است. چرا؟ چون اصولاً اقشار و طبقات اجتماعی را نمی توان صرفاً با عامل «استخدام یا عدم استخدام» تعریف و تبیین کرد. به این موضوع در مورد طبقه کارگر فوقاً اشاره شد. قضیه در مورد خرده بورژوازی نیز صدق می کند: زیرا اولاً بخشی از استخدام شدگان (مثلاً بخشی از کسانی که در استخدام ادارات دولتی قرار دارند) جزئی از خرده بورژوازی محسوب می شوند و ثانیاً آنان که در استخدام کسی نیستند و به صورت مستقل گذران می کنند، اصولاً در موقعیت اجتماعی یکسانی قرار ندارند. مثلاً زندگی یک دستفروش دوره گرد با زندگی یک تاجر به هیچوجه قابل قیاس نیست. هر دو زندگی خود را به صورت مستقل می گذرانند لکن اولی با عرق جبین نان بخور و نمیر خود و خانواده اش را تأمین می کند و دومی از حاصل دسترنج دیگران پول پارو می کند. بی معناست که اینچنین تپیه های اجتماعی متضادی را یک کاسه کنیم و آنرا خرده بورژوازی بنامیم.

و اما اصل مسئله، راه کارگر می گوید: «تاکید برنامه ای و عملی بر سازماندهی طبقاتی فقط کارگران... و عدم سازماندهی طبقاتی (خواسته های طبقاتی) اقشار خرده بورژوازی ضرورت دارد.» و بعد اضافه می کند که: «ما خواسته های طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان نمی دهیم اما مبارزات آنها در راستای آزادی و دموکراسی را حمایت و به هر شیوه ممکن تقویت می کنیم.»

در اینجا؛ راه کارگر خواسته های خرده بورژوازی را به دو بخش

مباحثات نمایندگان سه جریان، راه کارگر و شورای عالی، برای وحدت، سرانجام بعد از یکسال و نیم به پایان رسید. اما متأسفانه کارنامه این مباحثات که به صورت یک بیانیه مشترک انتشار یافته، چندان درخشان نیست و همانطور که مضمون این بیانیه نشان می دهد، چنگی به دل نمی زند. نه از اینجهت که نمایندگان نتوانستند اختلافات موجود را حل کنند و موانع وحدت را از میان بردارند بلکه اساساً به دلیل نوع اختلافات و حتی در مواردی ناروشن بودن خود اختلافات. اختلافاتی را، که از سوی رفقای نماینده راه کارگر، به عنوان موانع وحدت تلقی شده اند می توان در سه مقوله خلاصه کرد:

تعریف طبقه کارگر، شیوه برخورد به خرده بورژوازی و ترکیب طبقاتی دولت آترناتیو. من در این نوشته، این سه مقوله را بطور موجز مورد بررسی قرار می دهم.

نخست تعریف طبقه کارگر. همانطور که در بیانیه مشترک منعکس است، راه کارگر تعریف طبقه کارگر را چنین فرمولبندی می کند: «ما معتقدیم که همه کسانی که از طریق فروش نیروی کار خود و در استخدام دیگران گذران می کنند جزو طبقه کارگر هستند. صرفنظر از اینکه کارشان عمدتاً فکری است یا یدی. و طبقه کارگر محدود به کارگران بخش صنعتی نیست.»

در اینکه «طبقه کارگر محدود به کارگران بخش صنعتی نیست» و نیز محدود به کارگران یدی نیست جای تردیدی وجود ندارد و کسی به آن ایرادی نداشته و ندارد. اما در اینکه «همه کسانی که از طریق فروش نیروی کار خود و در استخدام دیگران گذران می کنند جزو طبقه کارگر هستند.» جای حرف و ایراد بسیار است. چرا؟ زیرا طبقه کارگر به گروههایی از مردم اطلاق می گردد که علاوه بر فروش نیروی کار خود و در جریان آن استثمار می شوند یعنی بخشی از ارزش تولید شده توسط آنان به تصاحب استثمارگران یعنی طبقه سرمایه دار در می آید. در حالیکه هستند بسیاری که در استخدام دیگران گذران می کنند اما جزئی از طبقه کارگر محسوب نمی شوند. مثلاً صاحب منصبان کشوری و لشکری و تکنوکراتها و بوروکراتها نیز در شمار کسانی هستند که از طریق فروش نیروی کار خود گذران می کنند ولی از همین طریق بخشی از ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر را می بلعند و درست به این دلیل بخشی از طبقه استثمارگر یعنی بورژوازی بوروکرات به حساب می آیند. بنابراین، برخلاف تعریف «راه کارگر» از طبقه کارگر، نه فقط همه کسانی که از طریق فروش نیروی کار خود گذران می کنند جزو طبقه کارگر نیستند بلکه بخشی از آنان، استثمارگران طبقه کارگر بشمار می روند.

نادیده انگاشتن این واقعیت و اصرار بر یک فرمولبندی نادرست که عملاً با درهم ریختن مرز بین طبقات، بخشهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی را در شمار طبقه کارگر قرار می دهد، جز به آشفتگی فکری از لحاظ تنویریک و کج رویهای مختلف از لحاظ سیاسی راه نمی برد. این نکته بارها طی مباحثات وحدت، به رفقای نماینده راه کارگر خاطرنشان گردید اما آنان به جای

کارگر نقش اصلی و رهبری کننده را ایفا می‌کند. البته بدیهی است که نوع و ترکیب طبقاتی دولت جانشین یک امر دلخواه و ارادی نیست، و بطور مستقیم به تعادل قوای بین نیروهای سیاسی - اجتماعی در مقطع سرنگونی رژیم بستگی دارد. اما اینهم طبیعی است که تلاش چپ انقلابی در راستای استقرار حکومتی باشد که مستگیری‌اش در جهت انتقال جامعه ایران از سرمایه داری به سوسیالیسم است.

آلترناتیو حکومتی چپ در ایران نمی‌تواند یک حکومت یکدست کارگری باشد. اقشار و طبقات غیرکارگری مردم ایران، همانطور که سیر خیزشهای توده‌ای نشان می‌دهد، در مبارزه علیه استبداد و سلطه سرمایه بزرگ ذینفع بوده و در انقلاب آتی متحد طبقه کارگر ایران به شمار می‌روند. انقلاب ما نه یک انقلاب کارگری که یک انقلاب همگانی دموکراتیک علیه استبداد و طبقه حاکم در ایران است، و لذا حاکمیت برآمده از آن نیز چنانچه در جهت تحقق برنامه چپ کام بردارد نمی‌تواند چیزی جز یک جمهوری مردمی و دموکراتیک باشد.

به علاوه، در برنامه خود راه کارگر هم هیچ جا سخنی از حکومت کارگری وجود ندارد. در این برنامه، به عنوان حکومت آلترناتیو، "تأسیس یک جمهوری واقعا دموکراتیک و مردمی" مطرح گردیده که کاملاً مورد توافق سازمان ماست. بنابراین بازگشت مجدد به "دولت کارگری" و مطرح کردن آن به عنوان پیش‌شرط وحدت بیمورد بوده و محلی از اعراب ندارد. در عین حال این ترم (دولت کارگری) از فرمولبندیهای مواضع راه کارگر در بیانیه مشترک نیز حذف گردیده است.

بنابراین، از لحاظ سیاسی - نظری پلاتفرم توافق شده که در بیانیه مشترک منعکس گردیده برای وحدت کفایت و اختلافات موجود می‌توانند در یک تشکل واحد و در یک فضای دموکراتیک همزیستی داشته باشند. آنچه که باقی می‌ماند، انتخاب یک نام جدید برای سازمان واحد و نشریه آن است که از الزامات تحقق وحدتی دموکراتیک بین سه جریان محسوب می‌شود.

اسفند ۱۳۷۱

تقسیم کرده است، یکی خواسته‌های طبقاتی و دیگری خواسته‌های غیرطبقاتی. خواسته‌های غیرطبقاتی خرده‌بورژوازی آزادی و دموکراسی است و یا به عبارتی خواسته‌های سیاسی اوست و خواسته‌های طبقاتی هم باید قاعدتاً خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی خرده‌بورژوازی باشد. لابد این تقسیم‌بندی نه مختص خرده‌بورژوازی که برای هر طبقه اجتماعی دیگر، از جمله طبقه کارگر نیز ضروریست. چنین کاری تا کنون در جایی دیده نشده و کاملاً نوآوریست. از نوآوری البته باید استقبال کرد مشروط بر اینکه منطقی باشد. فهمی داشته باشد که نوآوری راه کارگر فاقد چنین منطقی است.

اما فرض کنیم ابداع راه کارگر منطقی و درست باشد یعنی بتوان خواسته‌های خرده‌بورژوازی را به دو بخش، خواسته‌های غیرطبقاتی (سیاسی) و خواسته‌های طبقاتی (اقتصادی و اجتماعی...) تقسیم‌بندی کرد. آنگاه سنوالی که مطرح می‌شود این است که اولاً: چرا راه کارگر از سازماندهی مبارزات خرده‌بورژوازی فرار می‌کند و فقط "مبارزات آنها در راستای آزادی و دموکراسی را حمایت و به هر شیوه ممکن تقویت" می‌کند؟ مگر نه آنکه یکی از شیوه‌های چنین تقویت کردنی، و مؤثرترین آن، سازماندهی است؟ ثانیاً: چرا مبارزات آنها در راستای دیگر خواسته‌ها (اقتصادی، اجتماعی...) را نباید سازماندهی یا حتی حمایت کرد؟ مثلاً چرا نباید از مبارزات دهقانان برای زمین یا مبارزات حاشیه‌نشینان شهر برای مسکن پشتیبانی کرد؟ اگر این مبارزات عادلانه و حق‌طلبانه هستند، که هستند، پس وظیفه یک نیروی چپ انقلابی است که به هر شکل ممکن در جهت سازماندهی و تقویت آن بکوشد. شانه خالی کردن از چنین وظیفه‌ای، برخلاف تصور راه کارگر، به تحکیم و تثبیت هویت یک حزب کارگری کمکی نمی‌کند بلکه برعکس هویت آنرا بطور جدی زیر سنوالی می‌برد. سازماندهی مبارزات خرده‌بورژوازی در جهت تحقق خواسته‌های دموکراتیک و مترقی آنها نه نشانه "دنباله‌روی طبقه کارگر از سایر طبقات" که بیانگر همپیوندی و اتحاد مبارزه طبقه کارگر با مبارزات سایر اقشار مردم علیه استبداد و سلطه زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ در ایران است.

ناب‌گرایی در مبارزه طبقاتی، تکیه کردن صرفاً بر مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار، و نفی ضرورت سازماندهی مبارزات خرده‌بورژوازی و جلب و جذب این نیروی وسیع اجتماعی؛ یک دیدگاه سکتاریستی است که راه کارگر را حتی با مفاد برنامه‌ای که در نخستین کنگره‌اش به تصویب رسانده در تناقض قرار می‌دهد. در این برنامه از مبارزه دهقانان و تشکلهای دهقانی، از مبارزه خلقها برای حق تعیین سرنوشت و از مبارزه زنان برای کسب حقوق برابر با مردان دفاع شده که هیچیک از آنان جزو جنبش کارگری محسوب نمی‌شوند. دفاع از این مبارزات در تناقض آشکار با مواضع راه کارگر در بیانیه مشترک قرار دارد که در آن "تاکید برنامه‌ای و عملی سازماندهی طبقاتی فقط کارگران" به عنوان اصلی تلقی شده که بدون آن سخنی از وحدت "سه جریان" نمی‌تواند در میان باشد!

سومین اختلاف سیاسی - نظری مهم ما با راه کارگر حول محور حکومت آلترناتیو و بافت سیاسی - اجتماعی یا ترکیب طبقاتی آنست. در برابر جمهوری اسلامی، چپ انقلابی از کدام آلترناتیو حکومتی جهت ایجاد تحولات بنیادی در وضع موجود جامعه دفاع می‌کند؟ پاسخ راه کارگر حکومت کارگری است، اما پاسخ ما یک جمهوری دموکراتیک و مردمی است که در آن طبقه

باز گردیم

سارا محمود

مشکل حزب دو طبقه بودن:

اختلاف ما از درون مذاکرات ما سر در نیآورده و نیز اختلاف ویژه بین سه سازمان ما نیست. این مشکل دیرینه جنبش ماست که خوشبختانه پس از ضربات سختی که چپ از امام ضدامپریالیست خورد، تحت عنوان پوپولیسم مورد واریسی چپ قرار گرفت. اینجا نه می توان و نه لازم است مسئله پوپولیسم و نقش و اهمیت آن در تضعیف طبقه کارگر ایران و شکست جنبش چپ را مورد بررسی قرار داد، اما حتی نام بردن از چند فقره نمونه آن کافی است تا دهشت انگیزی بازگشت بدان بر خاطرۀ ما فشار بیاورد: تشکیل حزب توده ایران، به عنوان حزب همه خلق به بهانه ضعیف بودن طبقه کارگر، انقلابی بودن خرده بورژوازی، ضرورت یک مرحله دموکراتیک و عاقبت کسب مقبولیت عام؛ تشکیل سازمان چریکهای فدایی به عنوان موتور کوچک برای بیداری همه خلق علیه شاه و امپریالیسم، دنباله روی از تاکتیک همه با هم خمینی علیه شاه و فلج کامل چپ در دفاع از دموکراسی تحت تاثیر جذبه مبارزات ضد بورژوازی و ضدامپریالیستی روحانیت به اصطلاح خرده بورژوا...

اختلاف ما یک اختلاف تنوریک نیست که بتوان آن را مسکوت گذارد. این اختلافی است که در تاکتیکهای روزمره و در مسایل عملی هر لحظه خود را به نمایش می گذارد و در هر مبارزه برای دموکراسی بروز می کند. مثلاً مسئله مبارزه برای حقوق ملیتها یا زنان یا دهقانان را در نظر بگیریم. ما از حق تعیین سرنوشت دفاع می کنیم. اما اگر «خلق ناامید»، خرده بورژوازی، در این مبارزه به امید کسب امتیاز به جمهوری اسلامی یا آمریکا پناه ببرد، موظفیم «تاکتیک» او را برای کسب حق تعیین سرنوشت زیر ضرب بگیریم. ما از حقوق زنان دفاع می کنیم، اما اگر «خلق» مجاله شده زیر فشار جمهوری اسلامی، از ترس «حزب الله» به رفسنجانی پناه ببرد و به استحاله رژیم توسط او رضا دهد و حتی طرح شرم آور صیغه او را به بهانه آنکه حداقل ابزار آزادی معاشرت زنان تحت حکومت فقهاست مورد استقبال قرار دهد، مجبوریم «تاکتیک» او را برای رفرم افشا کنیم. اینها مسایل عملی و ضمناً کاملاً پراهمیتی است که روزمره اتفاق می افتد. همینجا لازم است تاکید کنیم، چنانکه همین دو مثال ساده نشان می دهد، در دوره کنونی «حزب دو طبقه بودن، جدا نکردن مرز کارگران و خرده بورژوازی، به یک نتیجه عملی منجر می شود: دنباله روی از بورژوازی، زیرا خرده بورژوازی ما در این دوره به آن طرف متمایل شده است. ما دوره سختی را می گذرانیم، دوره ای که خرده بورژوازی دچار یأس شده است و به بورژوازی به مثابه تنها نقطه اتکاء برای دستیابی به اهداف خود نگاه می کند. این دوره، دوره پوپولیستهای رادیکال نیست. پوپولیستهای رادیکال خلقی اگرهم وجود دارند، شمعهای در حال خاموشی هستند و نمی توانند مانند دهه پنجاه به مشعل فروزانی تبدیل شوند و بر حوادث و تحولات سیاسی اثر عمیقی بگذارند. آن «حزب دو طبقه» که در این شرایط می تواند کل کند به ناچار بر لیبرالیسم بورژوازی تکیه خواهد زد. پوپولیسم این دور نه رادیکالیسم شوریده و رزمندۀ فدایی دهه

مذاکرات چند ماهه سه سازمان به انتشار بیانیهای منتهی شده است که حاوی نقاط توافق و نیز اختلافات بین سازمان ما و دو سازمان دیگر است. قبل از هر چیز باید تاکید کرد هر تلاشی برای دستیابی به وحدت میان نیروهای چپ، در شرایطی که پراکندگی چپ یکی از علل اصلی ضعف آن در میان نیروهای اپوزیسیون رژیم است، تلاشی است مثبت و ارزنده؛ در عین حال هر قدمی برای وحدت میان نیروهای چپ زمانی برای جنبش ما دستاورد مثبت محسوب می شود که در جهت ایجاد تشکل مستقل کارگران و زحمتکشان و ابزاری برای پیشبرد سیاست مستقل در جهت منافع این طبقات باشد که در شرایط کنونی فاقد سطح حداقلی از تشکل هستند و علیرغم آنکه عمده ترین نقش را در تکوین تحولات سیاسی کشور بازی می کنند، کمتر از هر طبقه ای قدرت هدایت این تحولات را به طرف منافع خود دارند.

آیا توافقنامه مقدماتی که به تصویب کمیته های مرکزی سه سازمان رسیده است متضمن این اصل است؟ پاسخ به این سوال کلیدی را نمی توان باکند و کاو در مفاد توافقنامه - که در آن جمالتی از قبیل «کارگران و زحمتکشان ستون فقرات انقلاب و تکیه گاه اصلی دموکراسی»، «پیوند همه جانبه با کارگران و زحمتکشان» با تاکید به کار گرفته شده است - دریافت؛ پاسخ به روشنترین وجهی در امتناع سازمان فدایی - ایران از گنجاندن ماده پیشنهادی ما در توافقنامه نهفته است. کمیته مرکزی سچفخا با انکار بلوک کارگران و زحمتکشان به مثابه بلوک مجری برنامه مورد توافق، به امتناع سازمان فدایی معنای بازهم روشنتری بخشیده است. جمله پیشنهادی ما که مورد مخالفت این رقفاست این است: «ما خواستهای طبقاتی خرده بورژوازی را سازمان نمی دهیم، اما مبارزات آنها در راستای آزادی و دموکراسی را حمایت و به هر شیوه ممکن تقویت می کنیم.» بنا بر این اختلاف بر سر دفاع از مبارزات دموکراتیک خرده بورژوازی نیست که همه ما بر آن تاکید کرده ایم، اختلاف بر سر ضرورت عمل مشترک با دموکراتها در شرایطی که لازم بیفتد نیست، اختلاف اساسی بر سر ماهیت حزبی است که می خواهیم تشکیل دهیم، ما می خواهیم راه را برای تشکل مستقل کارگران و زحمتکشان هموار کنیم، رقفا می خواهند حزب دو طبقه، حزب همه خلق را بسازند. ما می خواهیم از ملغمه درهم رفته خلق - که چپ ایران در جوش دادن و تولید این ملغمه بیگناه نبوده است، صف طبقات مزدبگیر و زحمتکش را متمایز کنیم، رقفا می خواهند از ملغمه ای که خلق را یکپارچه می کند، حراست کنند. ما فکر می کنیم بدون این تمایز نمی توان استراتژی را تنظیم کرد که بر اساس آن طبقه کارگر هویت خود را حفظ کرده به «ستون فقرات» مبارزه برای دموکراسی تبدیل شود و ترقیخواهی طبقات دیگر در جهت تعمیق تحولات سیاسی و اجتماعی ایران به کار گیرد؛ در حالیکه رقفا اساساً استراتژی خود را بر پایه یک بلوک مشترک خلقی بنا کرده اند. پس اختلاف بر سر ماهیت حزب، هویت طبقاتی آن و استراتژی پایه ای آن است. چنین اختلافی را نمی توان و نباید مسکوت گذارد.

بلکه تمام جنبش، حداقل آنها که در مبارزه با پوپولیسم قدمی پیش رفته‌اند حق دارند مسئولین چنین عقب‌گردی را مورد بازخواست قرار دهند. همینجا لازم به تأکید است که مسئولیت این پس‌روی تماماً به عهده سازمان ماست، زیرا دو سازمان دیگر در جای خود ایستاده‌اند، این مانع که عقب می‌رویم. با نفی تعیین هویت طبقاتی سازمانی که قرار است از طریق اتحاد ما ایجاد شود از طریق نفی مرزبندی با خرده‌بورژوازی، با انکار حق کارگران و زحمتکشان به مثابه بلوک مجری برنامه، سازمان ما در حوزه استراتژی و تاکتیک و در تشکیلات بطور کامل تسلیم استراتژی فدایی می‌شود. سازمان فدایی - ایران به اینهم بسنده نکرده و پلاتفرم مزبور را برای وحدت کافی نمی‌داند و تضمین می‌خواهد که نام و نشانی از ما در نام سازمان جدید و نشریه آن و دولت آلترناتیو باقی نماند. به عبارت دیگر تسلیم به استراتژی و تاکتیک فدایی کافی نیست، رفقا به تسلیم ما به شرطی رضا می‌دهند که هردو دست خود را بدهیم از پشت ببندند. اجازه می‌خواهم از رفقای فدایی سوال کنم پوپولیسم به ناز کدام دستاورد در جنبش از ما چنین تقاص می‌خواهد؟ رفقا ترجیح می‌دهند تعاریفی را انتخاب کنند که بتوان آن را در هرجهت تعبیر و تفسیر کرد، در رابطه با کارگران و زحمتکشان الفاظی را انتخاب می‌کنند که از حزب توده تا فدائیان خلق، از چریکهای فدایی تا انواع سازمانهای ریز و درشت آنقدر آنها را در جهت معکوس مفهوم خود مورد استفاده قرار داده‌اند که از معنا افتاده است؛ پیوند همه جانبه با کارگران و زحمتکشان، شرکت فعال در مبارزات "با رهبری طبقه کارگر" و پشت اینها مباحثه‌ای هم راه انداخته‌اند مبتنی بر اینکه ما باید خواسته‌های طبقاتی خرده‌بورژوازی را هم سازمان دهیم و تلاش کنیم او را در بلوک مجری برنامه شریک کنیم، و در عین حال باید به جنبش برویم و ادعا کنیم که وحدت کرده‌ایم تا یک حزب کارگری بسازیم!!

آیا وحدت ممکن نیست؟

با اینهمه وحدت ممکن است منتها نه با این شرایط. اگر رفقا در جریان مباحثات نشان داده بودند که از این مبارزه وسیع با پوپولیسم در جنبش دستاوردی داشته و بر تمایز کارگران و زحمتکشان اصرار می‌ورزیدند، حتی همین پلاتفرم و کمتر از آنهم برای اتحاد کافی بود. اما پس از اینهمه پافشاری بر سر بلوک خلقی - به گمان من - دیگر حتی گنجاندن موادی که هیئت نمایندگی و کمیته مرکزی ما پیشنهاد کرده برای وحدت کافی نیست. وحدت ما شرایط جدیدی می‌طلبد. در رأس آنها:

۱- ورود نیرویی به جمع داوطلب وحدت که خود راساً به کارگران و زحمتکشان متمایل باشد، نه تحت فشار این یا آن نیرو.
۲- اتحاد، شکل و منافع کارگران پایه اصلی پلاتفرم سیاسی باشد.

۳- سازمان ما حق داشته باشد دستاوردهای حاصل از تجارب تلخ گذشته را در چارچوب سازمان جدید حفظ کرده و توسعه دهد.

به عبارت دیگر وحدت در جنبش - نه فقط وحدت ما - باید به شرطی مورد پشتیبانی قرار گیرد که متکی بر نقد از پوپولیسم باشد، نه تسلیم بدان.

پنجاه و نه رادیکالیسم ارتجاعی خمینی را به جان جنبش کارگری نخواهد انداخت. یک تحلیل ساده از اوضاع نشان می‌دهد، پوپولیسم این دور متکی است بر لیبرالیسم بورژوازی. موقعیت دشوار کنونی ما را در مبارزه‌های بین دو گرایش اصلی قرار داده است: اتکاء بر بورژوازی یا سازمان دادن مستقل کارگران و زحمتکشان. برای اینکه راه دوم را در پیش بگیریم باید اولاً مرزبندی‌های اساسی بین طبقات را روشن کنیم ثانیاً مشخص کنیم ما به عنوان حزب سیاسی با کدام طبقه پیوند بسته‌ایم. تنها با چنین تدقیقی است که می‌توانم ترقیخواهی طبقات دیگر را به ابزاری برای تعمیق دموکراسی تبدیل کرد. به علاوه بورژوازی تلاش می‌کند هرگام به سوی آزادی را علیه پرولتاریا سازمان دهد. او، هم آگاهی طبقاتی و هم آمادگی لازم برای این کار را دارد. سقوط دولتهای بوروکراتیک بلوک شرق ابزار بورژوازی بود نه فقط برای حمله به سوسیالیسم یا مارکسیسم بلکه آنها این حوادث را مورد سوء استفاده قرار دادند تا مستقیماً ایده عدالت اجتماعی را زیر حمله بگیرند و سیاستهای تأمین اجتماعی و قراردادهای جمعی کارگری را مورد تهاجم قرار دادند؛ در حوادث کردستان عراق، حق تعیین سرنوشت بهانه‌ای شد برای سرکوب شوراهای توده‌ای و در ایران بورژوازی از تجربه وحشت‌انگیز حکومت اسلامی استفاده می‌کند تا هرگامی را که به سوی آزادی برداشته شود به وسیله‌ای علیه عدالت اجتماعی، زحمتکشان و نیروهای چپ مدافع آنها تبدیل نماید. در این شرایط پرولتاریا نیز باید از دستاوردهای دموکراسی جهت تقویت تشکل طبقاتی خود استفاده کند. این بدان معناست که در مبارزه برای خواسته‌های دموکراتیک عام، مثلاً برای حق تعیین سرنوشت، یا حقوق زنان یا دهقانان ما موظفیم زحمتکشان آنها را مستقل سازماندهی کنیم. بدون کشیدن مرز روشن بین کارگران و زحمتکشان و سایر نیروها - از هم اکنون - اینکار چگونه ممکن خواهد بود؟

این اختلاف خلق‌الساعه نیست که بتوان آن را مسکوت گذارد.

همانطور که کمیته مرکزی سچفخا در بیانیه یادآوری کرده اختلاف ما خلق‌الساعه نیست. این اختلاف سالهاست که مورد بحث ما و سازمانهای فدایی است. نمی‌توان سر خود را میان برف فرو کرد و گفت شتر دیدی ندیدی. هرکس خبر مذاکرات ما را بشنود از ما خواهد پرسید با این اختلاف چه کردید. آیا باید حقیقت را بگویم یعنی اینکه تعاریفی را انتخاب کردیم که این اختلاف را پنهان کند و دست همه ما را در تعبیر مسایل به طریقی که دلمان می‌خواهد باز بگذارد؟! آیا این یک وحدت جدی است؟ برخلاف آنچه گفته شده است این مته به خشخاش گذاشتن نیست. تمام تاریخچه گذشته ما، نورافکن به روی این اختلاف افکنده است. نمی‌توان آن را مسکوت گذارد. نباید آن را مسکوت گذاشت. فرض کنیم همه را جادو کردیم تا مثل ما سر خود را درون برف فرو ببرند و این اختلاف اصولی را نادیده بگیرند. از چنین وحدتی چه عاید جنبش می‌شود. ما و دو سازمان دیگر از یک ریشه‌ایم و از درون جنبش چریکی دهه پنجاه برخاسته‌ایم. راه کارگر از جنبش فدایی جدا شد تا یک قدم از پوپولیسم فاصله بگیرد. از سال ۶۰ ما مبارزه همه جانبه‌ای را با پوپولیسم در درون خود و در استراتژی، تاکتیک و سازماندهی شروع کردیم. همه هویت کنونی ما از این مبارزه بوجود آمده و معنا گرفته است. چرا باید این دستاورد را وانهم و بازگردیم؟ چه دستاوردی از این عقبگرد تاریخی عاید ما و عاید جنبش خواهد شد؟ من تصور می‌کنم نه تنها اعضای سازمان ما،

بقیه از صفحه ۷

کارگر و سازماندهی مبارزه آن است. علاوه بر این رفقای راه کارگر تاکید داشتند که می بایست حول تعریف از طبقه کارگر قبل از کنگره وحدت توافق حاصل شود. دو جریان دیگر این مسئله را به کنگره مشترک واگذار می کردند. قرار شد حول این اختلافات کمیته مرکزی سه سازمان اظهار نظر

نمایند.

فاصله جلسه پنجم و ششم: از جلسه پنجم تا ششم نیز به دلیل تعلل راه کارگر در برگزاری جلسه حدود چهار ماه طول کشید. کمیته مرکزی ما بلافاصله در پاسخ به موارد مورد اختلاف، نظر نمایندگان خود را تأیید نمود و طی نامه ای به اطلاع دو جریان دیگر رساند. کمیته مرکزی راه کارگر نیز در رابطه با نام سازمان و نشریه آتی اش، نام دولت آترناتیو، روش برخورد با خرده بورژوازی و تعریف طبقه کارگر بر نظر نمایندگان خود صحه گذاشت. علاوه بر این، **پارشرط جدید دیگری** در رابطه با بلوک طبقاتی حاکم به شروط خود اضافه نمود (تاجای تردید باقی نماند که غرض ادغام در راه کارگر است نه وحدت!!). رفقا تاکید کردند که در خصلت بندی بلوکی که مجری برنامه است **حول یکی از دو تعریف راه کارگر** باید قبل از کنگره مشترک توافق حاصل گردد: الف - این برنامه در صورتی می تواند به اجرا در آید که کارگران و زحمتکشان (باز بر مبنای تعریف راه کارگر) با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری همه امور کشور را واقعاً در دست گیرند، و یا: ب- حاکمیت اکثریت استثمار شونده بر اقلیت بهره کش (دولت نوع کمون). رفقا تاکید نموده اند در صورتیکه شروط آنها مورد پذیرش قرار نگیرد، موضوع وحدت به بحث مشترک اعضا سه سازمان گذاشته شود. کمیته مرکزی شورایی عالی و سازمان فدایی در پاسخهای جداگانه خود شروط جدید راه کارگر را قابل قبول ندانستند.

جلسه ششم: بر اساس توافق سه جریان و به دلیل وجود درکهای متفاوت از علل کندی روند وحدت، قرار شد به این مسئله در بیانیه پرداخته نشود و بجای آن در بولتن و اجلاسهای عمومی مشترک، مورد بحث قرار گیرد. همچنین برای روشن کردن اختلافات توافق شد هر جریان در بیانیه پیرامون نقاط اختلاف توضیح روشنگری به نوشته اضافه نماید. این تصمیم نادرست بجای اینکه منجر به روشن کردن اختلافات شود، بر ابهامات پیرامون مسایل مورد اختلاف، افزوده است. برای نمونه رفقای راه کارگر در بیانیه منتشر شده در رابطه با بلوک طبقاتی دولت آترناتیو، اعلام کرده اند که «این برنامه در صورتی می تواند به اجرا درآید که کارگران و زحمتکشان در رأس قدرت حکومتی قرار گیرند». ما با این تعریف هیچ اختلافی نداریم. اختلاف ما با رفقا در این عرصه این بود که رفقا مطرح می کردند که می بایست «بلوکی از کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر» قدرت را در دست گیرد. که البته با چنین درکی ما مرزبندی جدی داریم. جدا از این مسئله حاصل این جلسه بیانیه ای است که منتشر شده است.